

به یاد نیمی از آن جمجمه بودم

شعر و متن: شادی سائجی

- ۱ دلا ای دل دلا! یادِ ابولفضلک مرا آرام نگذارد،
- ۲ به یاد نیمی از آن جمجمه بودم که جایش بس چه خالی بود،
- ۳ به یاد نیمی از آن جمجمه هستم که جایش سخت خالی شد،
- ۴ به زورِ آروغِ آن گازِ اشک آور، به زورِ سیلیِ صد اسلحه بر روی مردم ها!
- ۵ مگر آن ها چه می خواهند ای جبارِ جبارانِ خوانخواران عصر ما!؟
- ۶ به یاد آن ابولفضلک که نیمی از وجودش جمجمه دارد،
- ۷ و در کابوس و در بیداری شاعر، و حتی در عبور شاعری از ایستگاه مترو حومه،
- ۸ رهایش هم نمی گردد همین یک چند عکس این ابوالفضلک!
- ۹ الهی صد بهشت ناب، قسمت ها شود بر این یکی نورسته ی لاله،
- ۱۰ سراسر شور و شیدای کمی یک قطره آزادی! چه بودش رقص های شاد ایرانی،
- ۱۱ به جنگ خانمان سوز همان صدام بیچاره، نمی دادش،
- ۱۲ چنین معلولیت یا مرگ و شبه مرگ بر ایران و ایرانی!
- ۱۳ الا ضحاک خوننوش جماران ام! تو خوردی نیمی از مغز همین کودک که رقصان است،
- ۱۴ الهی مارهای دوش تو طغیان کند روزی، علیه تو،

- ۱۵ و بخشی از وجودت را و بخشی از یکی مغزات،
- ۱۶ ببلعاند، چنان که در هزاران زخمِ اغما قرن هایی هم فرو افتی،
- ۱۷ و یک لحظه به جای این ابوالفضلک بفهمی طعم اغما را به نیم جمجمه باری.
- ۱۸ ابوالفضلا! ابوالفضلا! الهی روزکی اسطوره ی عصر معاصرها،
- ۱۹ شود نامت به جانبازی برای جنبش آزادی ایران! به اولسالِ قرن نو،
- ۲۰ الهی نام تو، با عکس تو روزی شود یک فصل در تدریس آزادی! به مدرسه!
- ۲۱ ابوالفضلا! به نصف جمجمه خوابیده ایی در قبر خود ساکت،
- ۲۲ و نیم دیگری از جمجمه در لای دندان های ضحاک است در تهران!
- ۲۳ صدای قِرچ وُ قِرچ آن جویدن های ضحاکان، پُرده خواب شاعر را به تبعیدش به یغمایش...
- ۲۴ چه طعم ناب و چرب و مزه ایی دارد، غذای کله از مغزِ جوانان بسا عابر کنار این خیابان ها!

۹ اکتبر ۲۰۲۳

فرانسه ، حومه ی افسوس و اندوه ساعت ۵ و ده دقیقه صبح

پانوشت شعر:

=====

**** مصرع ۱۹ کلمه ی اولسال، نوآوری واژگانی است و براساس مقتضایات وزن شعر شکل گرفته است و ترکیبی از اول و سال است و باید به صورت سکون بر روی حرف ل خوانده شود.**

**** یاد و نام تابناک نوجوان شهید، ابوالفضل امیر عطایی، که با تقدیم نیمی از جمجمه ی خود به دیدار خدای آزادی شتافت، در این صبحدما خودتبعیدی خودخواسته، خواب و آرام و قرار را از چشمان من ربوده است! شاعر خوش خوابی چون من که همیشه جغد شب بوده است ناگهان ساعت ۲ صبح از خواب بیدار می شود، کمی به احوالات ایران فکر می کند، کمی در ذهن خود به یاد تصاویر کشته شدگان اخیر می افتد. تازه خیلی از مقتولان جنبش های اجتماعی ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۲ هم متاسفانه رسانه ای نشده اند و ما از نام آن ها و نشان شان آگاه نیستیم. و من اینک در خلوت صبحگاهی خود حتی به آن ها که نامشان را نمی دانم و کشته و شهید اجباری شده اند، فکر می کنم.**



چهار عکس از ابوالفضل امیر عطایی، نوجوان ۱۷ ساله ی ساکن شهرری که در جنبش اجتماعی زن، زندگی، آزادی، مورد خشونت دولتی افراط شده قرار گرفت و ابتدا معلول و جانباز و در نهایت مقتول و شهید شد!

ساعت ۲ تا ۴ صبح کمی شکمچرانی می‌کنم و پلو و تن ماهی و پلو و ماست و آب نارنگی، کیک انگلیسی خوشمزه، شیر و آب می‌خورم و با معده‌ایی پر از خرت و پرت‌های خورده شده، بر روی متکای چند رنگ داخل کتابخانه ام می‌نشینم و از ساعت ۴ صبح تا حوالی ۶ صبح، کاغذ سفید و زیر دستی کلیپس دار و خودکار سیاهم را به دست می‌گیرم و شروع به سرایش و نوشتن می‌کنم. ساعت ۶ تا هشت و نیم صبح چهار برگی را که نوشته ام تایپ می‌کنم و سه بار باخوانی می‌کنم. بیشترین تصویری که اذیتم می‌کند تصویرهای ابوالفضل امیر عطایی، نوجوان جانباز و جانباخته‌ایی است که نیمی از جمجمه اش توسط شلیک گاز اشک‌آور از فاصله‌ی نزدیک روی کاسه‌ی سرش، از صحنه‌ی سلامت جامعه رخت بر بست و به اغما افتاد و پس از ۸ ماه اغما، برای ابد خاموشی گرفت!

شاید فجیع‌ترین معلول و جانباز جنبش زن، زندگی، آزادی همین نوجوان نگون بخت ۱۷ ساله‌ی ساکن شهر ری باشد. حوالی ۲۰ اوت ۲۰۲۳ من برای اولین بار به طور جدی پیگیر کلیه‌ی اخبار منتشر شده مربوط به ابوالفضل امیرعطایی شدم و این قدر گریستم که گفتم از شدت گریه خواهم مرد! اما هنوز زنده مانده ام و جانم شبیه کاغذی مچاله و مایوس به حیات مسخره‌ی خودش ادامه می‌دهد! که البته این پیگیری و خوانش اخبار مربوط به او و مطالعه‌ی آن‌ها با تاخیر چند ماهه‌ایی، حدوداً شش ماه بین درگذشت او و آغاز پیگیری‌های روزنامه‌نگاری و پژوهشی من است.

تعداد کشته‌شدگان خیزش‌های انقلابی اخیر بین ۱۳۹۶ تا ۱۴۰۲ این قدر زیاد و بی‌شمار است که پیگیری تک‌تک موارد نیازمند چند قرن پژوهش تاریخی و مصاحبه با اقوام و تدوین زندگی‌نامه‌ی آن‌ها است و از عهده‌ی یک نفر هم خارج است و نیازمند یک مرکز پژوهشی است. اعصاب و روان شاعرانه‌ی من هم از فولاد و بتن نیست تا این چیزها را همانند آب خوردن راحت هضم کنم و طاقت بیاورم.

خشونت‌های به شدت جنون‌وارانه‌ی جمهوری اسلامی در سال ۱۴۰۱ به اوج خودش در ۴۴ سال اخیر رسیده است. به طوری که نوع خشونت و چهره‌ی چندوجهی خشونت و شدت خشونت و چگالی تحمیل خشونت اعمال شده به

قربانیان سال ۱۴۰۱ قابل مقایسه با خشونت های دولتی سابق نیست هرگز در عمر خود چنین چگالی سنگین خشونت دولتی را ندیده بودم!

برای مثال در بدن یک معترض مثل حدیث نجفی در کرج مثلا ۱۷۶ گلوله ی ساچمه خالی شده است و یا در آرنج دست خانم سیما مراد بیگی در شهر بوکان، فقط ۳۰۰ عدد ساچمه ی سربی تخلیه شده است. از منظر علم "جامعه شناسی خشونت"، این نوع رفتارهای فوق تروریستی نظام اسلامی ولایت وقیح، در برخورد با مردمان سرزمین خودش مسبوق به سابقه نبوده است و در کل حیات ننگین هیولای کربه منظر جمهوری اسلامی بی سابقه و منحصر به فرد است و نشانگر روان فوق العاده عصبی و فوق العاده جنون وارانہ ی مسئولان رده بالای جمهوری اسلامی از خواست ساده ی ملت ایران برای تزریق کمی زندگی، کمی جوهر آزادی و کمی دور کردن سر نیزه از بدن و پیکر زنان است.

عصبیت روانی فعلی نظام جمهوری اسلامی حتی از عصبیت نظام شاهنشاهی پهلوی در آستانه ی انقلاب ۱۳۵۷ هم به مراتب و با حدت و شدت فوق العاده زیادی فراتر رفته است و عدم مهار آن، چه توسط مردم و جامعه ی نوپای مدنی داخل کشور و چه توسط ایرانیان خارج از کشور و نهادهای بین المللی و نظارتی، باعث از دست رفتن جان های دیگر و بدن های دیگر از هموطنان مان خواهد شد. افعی سه سر جمهوری اسلای برای جمجمه خواری جوانان ایران دندان تیز کرده است و هر روز بر گرسنگی این افعی افزوده می شود. تروریسم داخلی قانونی شده ی مضحک جمهوری اسلامی نیازمند تزریق پادزهری فوری است تا جمجمه ی جوان ها و نوجوان های دیگری چون ابوالفضل امیر عطایی، مهسا امینی، و دسته گل افتضاح اخیر شان، در مترو تهران ایستگاه شهدا، آرمیتا گراوند مورد ضرب و جرح و متلاشی شدن قرار نگیرد آمین!

اینک در قرن جدید شمسی، پس از طلوع آفتاب قرن ۱۵ شمسی، افعی سه سر جمهوری اسلامی، گرسنگی شدید به خوراک جمجمه گرفته است و جمجمه های جوانان و نوجوانان را در مرکز نشانه ی دوربینی گلوله ی خود به نیت تباهی مطلق گرفته است، اما نه جمجمه ی روشنفکران و اندیشمندان و متفکران و نویسندگان عصر مشابه آن چه

در قتل‌های زنجیره‌ای دهه‌ی هفتاد در قرن گذشته اتفاق افتاده است، بلکه جمجمه‌ی جوانان و نوجوانان عادی و عابران ساده‌ی کنار خیابان‌ها، ساکنان شاد و گاهی رقصان ایران مغموم! جمجمه‌ی جوانی که فقط جرمش حضور در ملا عام و در انظار عمومی و جرمش دیگرش فریاد حیات و زندگی در خیابان است!

در پایان این نوشتار، اشاره‌کنم که عمده‌ترین تکاپوی آبادانی و توسعه‌ی زیرساخت‌های مدرنیته در ایران در عصر جمهوری اسلامی، افزایش شهدا به هر نحو و طریق ممکن است! موقعی که آقای روح الله خمینی در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پس از فرودگاه مهرآباد به بهشت زهرا در تهران جلوس کردند، و اولین سخنرانی خود را نطق کردند، استعاره‌ای پنهان در ورود به بهشت زهرا بود که کمتر شاعری و کمتر نویسنده‌ای در آن موقع به آن اشاره کرده است. و شاعران عصر انقلاب همه یکپارچه مست بودند و با کلماتشان از خمینی بسیار بزرگوار و عارفی بی نظیر تراشیدند و از استعاره‌ی بهشت زهرا غافل ماندند! آری! لحظه‌ی کاشت شجره‌ی خبیثه‌ی خمینی در بهشت زهرا قم در بهمن ۱۳۵۷ حامل استعاره‌ای بود، استعاره‌ای برای آبادانی کلیه‌ی قبر و قبرستان‌های سراسر کشور ایران! پیام واقعی آن روز این بود: سراسر ایران را بهشت زهرا می‌کنیم! و به همین دلیل است که برای افزایش آبادانی قبرستان‌های کشور، اینک در قرن جدید پانزدهم خورشیدی، دیوان و دستگاه ضحاک عصر و زمانه، نیازمند افزایش شهدا از طریق جمجمه‌خواری است.

پایان، هشت صبح ۱۹ اکتبر ۲۰۲۳